

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

جیلانی لیب

۱۰ فبروری ۲۰۱۴

شعر و ادب چپ گرا

نیم نگرشی کوتاه در عصر قحطی و آشفته حالی

۱

در یکی از نیمروز های تموز داغ، که به جای درس و تعلیم از نزدیک یکماه بدینسو برای مدتی نامعلوم جاده های نیمه خلوت شهر جامی و انصاری میدان تظاهرات گرم و پر جوش عده ای از شاگردان مکتب ها شده بود، در پایان پارک روبه روی کتابخانه عمومی پیرمردی را با رنگی پریده که فکر می کرد، بهره اش توسط میراب دهکده مورد دستبرد قرار گرفته است، نوجوانی شعله ئی، بالای شانه خود سوار نمود تا خواسته حق به جانب دهگان روستائی را به آواز هرچه بلندتر به گوش "ستمگران" برساند.

پیرمرد که چنین حالتی را در زندگیش هیچ گاهی تجربه ننموده بود، آنچنان زیر تأثیر قرار گرفت که به جای دادن شعار های معمولی انقلابی همچون مرده باد فلانی و زنده باد بهمانی یکباره نعره برکشید یا الله!!! سکوت همه دور و بر پارک شهر نو مقابل رستوران بازک را فراگرفت، همه سرپا گوش شدند و هوش!!! و پیرمرد با بانگی پر آشوب، طنینی لرزان و صدائی عمیق از دل و جگرش مبهوت پس از لحظه ای تجسس و تفحص سرگردان اینگونه فریاد زد:

یارم چو قدح به دست گیرد بازار بتان شکست !!! گیرد

با شنیدن کلمه شکست، روح و روان مظاهره چنان دم تازه ای گرفت و پیرمرد هم به سانی راحت آفت از شانه پسر بچه مکتبی که هنوز به سن قانونی هیژده نرسیده بود به پائین پرید و فرار را بر قرار چنان ترجیح داد که دیگر هیچ کسی از او هرگز سراغی در جایی ندید.

صحبت از دورانیست که حقیقت مرگ در هر گوشه و کنار شهر رخنه نموده بود... سایه دیوار های بلند گلی خانه ها در چاشتگاه سوزان دوزخ و ش، بوی جسد انسان و نابودی تعفن را به هوا می پراگندید...

برای گوسپندان بیشتر لاشه مانند، خریداری پیدا نمی گردید، شبدرزار و سیستان های پیرامون هریوا، نشیمنگاه مردمی نا آشنا و اطرافی شده بودند که به جای نان، علف می جستند و می خوردند و پدران، دختران خویش را تنها به امید زنده ماندن شان به هیچ می فروختند.

در چنین زمانه ای که هیچ کسی به داد کسی نمی رسید، نه از دادگاهی خبری بود و نه از دادخواهی، نه از والیی و نه از ولایتی، گروهی روشنفکر، بیشتر از گذشته ها، سر از گریبان خویش بیرون کشیدند و کوشیدند فغان و شیون انسان های نیمه مرده و سراپا برهنه را با استوانه گلوهای گره گیرفشرده در بغض، به فریادی مبدل گردانند زندگی ساز.

شعر و ادب مبارزان چپ اندیش میهن، در زمان بروز روزنامه و جریده های آنها، بازتاب روشنتری پیدا نمود. نام های دیگر اندیشان بر سر زبان ها افتادند و شعر های چپ گرایان در کوچه و بازار زمزمه شدند. شماری از این گروه به رادیو کابل وقت راه یافتند و اشعار و تصنیف های آنها ورد زبانها گردیدند.

سلیمان لایق با آهنگ یکی شویم برادران و خواهران، توانست سپیده دمان از طریق امواج رادیو کابل و صدای گروهی خنیا گران معروف وقت به رهبری جلیل خلاند، زینت بخش سفره های رنگین صبحانه دولتمردان زمان خویش، پیش از رفتن به دفتر کاری آنها شود.

گروهی از شعله جاوید سخن می راندند و عده ای خود را پاسدار حق خداوندی قلمداد می کردند. یکی می خواست میزان دانش یزدان دوستان را در ساختن سنگ چنان بزرگی که الله آفریدگارش هم وی را برداشته نتواند آزمایش بنماید و دیگری مجموعه های هزاران انسان بی گناه را که به نام دفاع از کارگران زیر پای خرد شده بود، به رخ شعله ئی های انقلابی می کشید. شعله ئی ها را همه می شناختند، همه شاگردانی که يك سال از درس و تعلیم محروم گشتند، شعله ئی بودند و همه متعلمینی که باید برای ادامه دانش آموزی، مکتب خود را عوض می نمودند، نیز شعله ئی بودند.

از خلقی ها و پرچمی ها که اغلب آنها در لیلایه یا خوابگاه دارالمعلمین می زیستند، بیشتر به خاطر درودی که به لنین در یکی از روزنامه ها به نشر رسیده بود، نیز گهی نامی برده می شد.

روی هم رفته از خلقی ها و پرچمی ها کمتر اثری به نظر می رسید، شاید هم ساختار سازماندهی ایشان، با دستور اجرای روش پنهانکاری، اجازه حضور فزینی را در مکتب و مدرسه های دیگر مرز و بوم موفق و نوائی به آنها نمی داد.

هر یکی از این گروه های سیاسی برای مدت های متفاوتی در جریده نشراتی خود، مبلغ اندیشه و مرام خویشان بودند. شعر و ادب در نشریه های شعله جاوید، خلق، پرچم جایگاه ویژه ای داشتند و به نشر رسیده ها، به زودی ورد زبان سخنرانان شان در تظاهرات مربوط می شدند.

هاشم زمانی، سیدال سخندان، واصف باختری و مضطرب باختری - اسحق نگارگر - در نشریه شعله جاوید، بیشترین بهره را دارا گشته بودند افزون بر آنها از جمله اشعار عبداللہ رستاخیز، داوود سرمد و حیدر لہیب دست به دست می گشتند و تکثیر می گردیدند.

شعر های حماسه شعله ها و رقص آتش بیشتر اخوانیاتی هستند که برای همرمز و هم زنجیر و همسنگر سروده شده اند. سبک، وزن و قافیه همان چکامه حماسه شعله ها اثر واصف باختری در شماره دوم شعله جاوید را می توان به گونه الهامبخش بیشترین شعرهای نشر شده دریازده شماره این جریده قلمداد نمود. یکی از شاه بیت های مضطرب باختری در شعری با عنوان پرواز شاهین، نقل مجلس همه راهپیمائی ها و گردهم آئی ها برای سالیان متمادی در میان روشنفکران شعله ئی و غیر آنها گردیده بود:

تو شاهینی قفس بشکن به پرواز آی و مستی کن که بر آزادگان داغ اسارت سخت ننگین است

به همین ترتیب از جمله سلیمان لایق و بارق شفیعی در جریده های خلق و پرچم اشعار خویش را به نشر می رسانیدند. سلیمان لایق شاعر یست با دستگاه واژگانی فشرد و از بین مردم برگرفته، در اشعار دفتر شعری اش به نام بادبان، بازگشت و تبلیغ به حزب و سازمانش گهی کمتر و زمانی بیشتر، اما همیشه محسوس به چشم می خورد. وی در بند اخیر شعر، دوست دارم این وطن را، نیز وفاداری به حزب و سازمانش را از یاد نبرده است.

از مجموعه اول شعری بارق شفیعی به نام ستاک، شعر بر مزار تمنای وی پس از آهنگ ای کاش با تو هیچ مقابل نمی شدم ناشناس، ورد زبان جوانان و نو شیفتگان غم اندود، ناکام عشق و دلدادۀ سر راه لیسه های دخترانه گردید.

در چکامه های همچون پیمان و اخطار دفتر دوم شعر بارق شفیعی به نام شهر حماسه، اندیشه سازمانی اش بیشتر هویدا می گردد. بیشتر شعر های دفتر سوم وی به نام شیپور انقلاب، همچون، به پیش!، زنده باد! کابل و مسکو، اخطار و... بازتابگر اندیشه سازمانی وی هستند. در این اندیشه گویا قتل همه نا فرمانان، دستور نابودی دیگر نگران، خدمت به حزب و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی مقام ویژه ای دارند.

اغلب اشعار به نشر رسیده در جریده های شعله جاوید، خلق و پرچم شعار گونه سروده شده اند. تنها چنین می توان احساس گروهی و فردی را برای مدتی کوتاه برانگیخت.

در این گونه چکامه ها خواننده و یا شنونده شخصی مخاطب قرار می گیرد، تو ای همزمزم و هم زنجیر و همسنگر، تو ای فرزند رنج، ای کارگر، ای خفاش کور و گاهی دستور صادر می گردد که وی چه بکند یا انجام ندهد. مرده باد! زنده باد! به پیش! پذیرا شو! به پا برخیز! ز انقلاب من بترس! و ازین قبیل... اسطوره ها و حماسه های مردمی گهگاهی برای اهداف مبارزاتی سازمان های وابسته به شاعران و بسیج کردن توده ها مورد استفاده قرار می گیرند. شعر و ادب ابزار انتقال و برانگیختن بدون وسیله احساسات انسان ها بایک دیگر می شود.

واصف باختری:

حماسه شعله ها

تو ای همزمزم همزنجیر و همسنگر

سر از دامان پندار سیاه خویشان بردار

مگر از دشنه خونریز دژخیمان

مگر زین روسپی خویان بد گوهر

هراسی در نهانگاه روان خویشان داری

مگر مینای روح از شرنگ ترس لبریز است؟

گناه است این که می گوئی

افق تار است و شب تار است و ره تارست و ناهموار

امید پیشتازی نیست در این راه ظلمت بار

تو ای همزمزم و همزنجیر و همسنگر نمی دانی

که جاویدان نباشد این سیاهی وین فسونکاری

ندارد پایه دیرنگی اورنگ اهریمن

سراید این شب تاریک و غمگستر

و در پایان این شب، این شب خاموش هستی سوز

و در فرجام این تاریکی تلخ روان فرسا

بر آید آفتاب سرخ از خاور

تو تنها نیستی در سنگر پیکار

تو تنها نیستی رزم آزما با دیو مردم خوار

که از هر گوشه گیتی

که از هر کارگاه و روستا و شهر

نوای کارزار و بانگ رستاخیز می آید

توهم برخیز و با رزمندگی پیکار خونین را پذیرا شو

به سوی مرگ هستی ساز و دشمن سوز پویا شو

مگر ای همره و هم‌رزم و هم‌رنجبر و هم‌سنگر نمی دانی

که در این دشت و این صحرا

در این وادی که بر آن بالهای مرگ خونین سایه گسترده

در این پهنا

که مرغان بر فراز شاخسارانش سرود رنج می خوانند

در این کشتی که آن را ناخدایان فسونگستر

به سوی ساحل بیداد می رانند

در این دریای موج آگین و طوفانزای غم های توان فرسا

که اندر کارگاهانش

روان رنجبر در کوره بیداد می سوزد

که اندر روستاهای تهی از سبزه و آبش

که اندر دشتهای خشک و سوزانش

دل برزیگران چون نخلهای تشنه صحرا

بود در آرزوی قیره گون ابری

که از آن بر درخشد آتشی و تند بارانی فرود آید

به سوی توسل چشم روستائی پیرمردانی

که زخم تازیانه پشت شان را کرده همچون کشتزاران پر شیار و چین

و چشم مادران بینوا کاندل دل شبها

برای کودکان خویشتن

این سبزه های باغ رنج افسانه می گویند

و چشم رهنوردانی که بار رنجهای بردوش و دل پر جوش و لب خاموش

در این دشت و دامن راه می پویند

و چشم ژرف بین قهرمانانی که اندر گوشه های تار زندانها

به پا زنجیره ها و بندهای آهنین بردست عمری زنده در گوراند
که تا برخیزی و زنجیره ها را بشکنی و بفرازی
پرچم آزادی و برفروزی آتش
تا این خسان این ناکسان در آن بسوزند

یادداشت:

در این بازنگری به مطالب به گفته همکار گرامی ما آقای جیلانی لیب «شعر و ادب چپ گرا...» به یقین اشعار و نوشته های برخی از نویسندگان و شعرائی نیز مطرح می گردد که آن نویسنده ها و یا شاعران نه تنها مواضع فکری و سیاسی دیروزشان را نمایندگی نمی نمایند، بلکه بدون مبالغه به لجنی مبدل شده اند که می توانند ننگ دیروز شان به شمار آیند؛ لذا از قبل پیداست که نشر اشعار چنان افرادی، به معنای تأیید شخصیت کنونی آنها نمی باشد.

اداره پورتال AA-AA